

انسان‌شناسی

و افریقا

اینکه جوامع ابتدائی چرا و چگونه با آغاز قرن هیجدهم مورد توجه شدید مبلغین مذهبی، سیاحان، جهانگردان، گاوشرگان معدن و... قرار گرفتند، از مقوله‌های مهم انسان‌شناسی و استعمار است. سعی نویسنده بر این است که "آفریقا" را در رابطه با این جماعت غیر بومی از راه رسیده به سرزمینی پرازناشته‌های پاک و دست نخورده که خرمن خرمن خاطره و رویداد در آن مدفون است، مورد بررسی کوتاهی قرار دهد. در فصل اول این مقاله نویسنده می‌کوشد تا نقش استعمارگران و سیاحان و مبلغین مسیحی را در آفریقا بازگو کند و نشان دهد که آنها با چپاول ثروتها و یادگارها و میراث‌های معنوی و آوردن وسایل مخرب و واداشتن مردمان به بیگاری، جز بردگی و فقر چیزی به ارمغان نمی‌آورند. و با آمدن فقر و مرض، آرامش و رفاه ابتدائی از سرزمین آفریقا رخت بر می‌بندد.

در پایان این فصل رابطه‌های بین امپریالیسم و مردم‌شناسی را ارائه می‌دهد و خواننده از سوئتی با آفریقای تپی از جوهر زندگی و تپی از فرهنگ روبرو می‌گردد و از سوی دیگر، با سوداگران و چپاولگران رو در رو می‌شود که آفریقا را سزاوار آن نمی‌دانند که خوشبخت و سرفراز باشد.

"آقای" دکتر اصغر عسکری خانقاه "استادیار دانشگاه تهران در فصل دوم به پژوهشگران قرن بیستم که به آفریقا نظر دارند، و اینکه چگونه آنها با ترفند و درایت و هشیاری افزون بر گذشته استعمارنو را جانشین روش و تفکر سوداگرانه گذشته کرده‌اند، می‌پردازد و در پایان در مقام معرفی انسان‌شناسان انگلیسی، فرانسوی، بلژیکی، پرتغالی، آلمانی، روسی، لهستانی و آمریکائی بر می‌آید.

نامه پژوهشکده
سال چهارم، شماره ۲-۱
بهار و تابستان ۱۳۵۹



" استعمار با کاوش در ساخت های اجتماعی در محل و با
 ایجا ددرجات مختلف تغییر شکل های اقتصادی دارای عملکردهای
 متغییریست . بوسیله استعمار ، کشورهای آفریقایی در حوزه
 گسترده‌ئی از سرمایه داری غربی استقرار یافته‌اند و به این ترتیب
 آن نیروی اجتماعی خاص که در بطن آنها توسعه یافته ، بدون
 شک دنباله بی شکلی از نفوذ همان طبقات کشورهای سلطه‌گراست ."
 (C. Meillassoux) " کلود مپاسو " (۱)

✱

پیشگفتار

اگر انسان شناسی در آفریقا را سه عنوان پدیده‌ئی نو به حساب
 آوریم که با نیروی بگانه و پیر توجی به حرکت خود ادامه داده و به دوره معاصر رسیده
 است ، بطور قطع و یقین به راه خطارفته‌ایم . چه انسان شناسی آفریقا هرگز نخواهد توانست
 خارج از قلمرو تحقیق اروپایی آن باشد و از بار مسئولیت هایش در رابطه با زایش این علم
 در اروپا یا آمریکا شانه خالی کرده و به تنهایی مورد مطالعه فرار گیرد . مسلم است که همه
 عوامل و پدیده‌های سرسسه با آن حرکت تاریخی که از صنعت و تکنولوژی اقوام پیشرفته
 مایه می‌گیرد ، در ارتباطند .

روزی که جوامع اولیه سرمایه داری ، در رابطه با نوعی "کلنیالیسم" (Colonialism)
 به دروازه‌های اقوام عقب مانده از تمدن صنعتی چشم دوخت ، ظاهراً " با دیدی آگاهانه
 تکنولوژی و تمدن اولیه خود را - که چندان فوام و دوامی نداشت - غربال می‌کرد تا بعدها
 آنرا به صورت هدیه بی پیشرس در دستهای ضعیف و بی رمق ملل آفریقا جای دهد و مهر
 بردگی و خفت را به رانگان به پیشانی‌شان بچسباند . نتیجه اینکه غرب به راحتی ره آورد
 یاسوغاتی جدید و گنج‌کننده اش را به " وحشیان بی تمدن " آفریقا ، اقیانوسیه و دیگر نقاط
 کیتی تفویض کرد و قرن‌ها با آسودگی خیال قلاده بردگی برگردنشان آویخت و از نیروی
 کارشان توشه بر گرفت و انبارهای آذوقه اروپایی‌اش را پر کرد .

به این ترتیب ، آفریقا قاره‌ای مستعمره بودنش نازد و همه غرورش در این خلاصه
 شد که سفید بوستان با دسهای پرتوآشان ، تمدن و پیشرفت و گاه تعلیم و تربیت و سواد
 آموزی به ارمغان می‌آورد ، ولی غافل از اینکه در خفا ، استعمار آهسته و با اطمینان و آگاهی
 کامل ، زنبیل‌های خود را از ثروت های دست نخورده و تلمبار شده ملت فقیر - و آلوده
 به مرض - آفریقا پرمیکرد و در عوض بدون دغدغه خاطر از لای دندانه‌های مساوک کشیده‌اش

لبخندی کدایی تحولشان می داد و در اعماق روح آشفته اش زهرکشنده‌ئی را تهیه می دید ،
تا بعدها بهتر بتواند همه، هستی و بار فرهنگی نسلهای آفریقایی را از ریشه برکند ز راه
تسلط و غلبه بر ملتی فقیر را هموارتر سازد .

شرح رویدادها و مرارت‌های حاصل از آن در این مختصر نمی‌گنجد ، اما چون پایگاه
انسان شناسی در آفریقا مورد بحث نویسنده است ، ناچار با گریزی در این زمینه ، گاهی
به حقایق و لو ناگوار و دردناک اشاره خواهد شد .

فصل اول

انسان شناسی اقوام آفریقائی و بهره‌گیری استعمارگران از آن

آفریقای غرق در استعمار سفید بوستان اروپایی و آمریکایی که همواره بزرگترین
صحنه‌های نبرد جنگ و گریزهای قومی بوده ، راه را برای گسترش هر چه بیشتر درزمینه‌های
مختلف تحقیق در باره علوم مربوط به انسان گشوده است . آنان که ثروتش را به تاراج
می‌بردند ، گرچه به احتیاجات روزافزون ساکنان آن چندان توجه و عنایت عادلانه‌ئی
نداشتند ، اما در عوض شناخت اسن قاره، عظیم ، احتیاج به پژوهشگران و کاوشگران چیره
دستی داشت تا در ضمن کاوش زمین به کاوش چهره‌ها و سنت‌های قبایل و نوع زندگستان
نیز بپردازند . در درجه اول مسیحیت راحت‌تر از همه دروازه‌های بی بند و بار این نوع
تحقیقات را می‌گشود . مبلغین مدهمی دوش‌به‌دوش سیاحان ، جاسویان ، معدنچیان و ...
قدم بر قلب‌های مقدس آفریقا گذاشتند . چشمها و قلبهای آفریقائیان نگران این سپید
چهرگانی بود که هنوز از راه نرسیده ، تخم مرض ، بی‌اعتمادی و فقر می‌پاشیدند و دستهای
خسته و لرزان‌شان در انتظار شفاعتی که در راه بود . مبلغین مدهمی با کتابهای عطرآلود
خود و سیاحان با خاطرات سوهان زده‌ئی که از دوردست‌ها حکایت میکرد و نیز با سوغات‌های
رنگارنگ ، شیشه‌های رنگی ، سنگهای صیقل داده نده و گردن‌بندهای یرزرق و برق ، اعتماد
و اطمینان نسبتاً "پایدار بومان را جلب کردند و ذره ذره ثروت‌هایشان را به تاراج بردند .
و اینبار فقر سیاه ، با دست همین سفید پوستان قطره‌قطره در گلویشان ریخته شد .

مبلغین مدهمی سکه نام پدر برخورد داشتند ا - کتابها سیاه کردند . و سیاحان و
کاوشگران معدن و نیز بازرگانان سودجو که گاهی در بین آنان عالمان طبیعی و ماموران
دولتی دیده می‌شده‌بیت و ضبط قواعد زندگی و سیستم‌های اجتماعی و سیاسی - سیاست‌های
درسته در محدوده ، سنت‌های قبیله‌ئی - سیاهان پرداختند . و بعد نوبت به دولت‌ها
و حکومت‌های استعماری رسید که با کتابهای همین دست اندرکاران - و آگاهان اولیه، مربوط

به دانش‌اقوام استدایی - قدم به میدان گذاشتند . تجربه‌ها آغاز شد و راه را برای نفوذ و استعمار درونی و بنیادی ملت آفریقا گشودند .

به این ترتیب ، بدون اندک توجه و کاوشی و بدور از هرگونه تجزیه و تحلیل و تفسیر نهایی که منشعب از اندیشه‌های اقوام یافته قبلی باشد ، علم انسان شناسی چهره خود را به عنوان عامل محرکه بسیاری از گرایش‌های تاریخی به تماشا نهاد و از جنین کنیالیسم سر برآورد . گرچه در آغاز کار ، فرزند مشروع و بلا شرط استعمار لقب گرفت ، ولی بعدها مانند بسیاری از فرزندان خلف که از چپاولگری والدین خود عرق شرم برجین دارند و از ندامت دیرینه‌ی رنج می‌برند ، از این پدر غارتگر که هستی اقوام پاک و فقیر را به تاراج می‌برد ، دوری نمود و سعی کرد تا راه چاره‌ئی برای مطالعه علمی تر در احوال این ملت‌ها بیابد و ارتباط زندگی اقتصادی قبایل بومی آفریقا با عوامل سیاسی ، اجتماعی ، طبیعی ، جغرافیائی و بطور کلی با عوامل زیستی بررسی کند .

در بین نخستین گروه‌های استعمارگران که ناجی از تفکرات یونانی برسر داشتند و با خورجین های مملو از آذوقه‌ها ، پارچه‌های رنگارنگ ، اشیاء زینتی و سایر مقدمات لازم برای سفری دور و دراز سوار کشتی می‌شدند تا خود را به این قاره ، روه‌یابی و گنگ که غرق در اسطوره‌ها و سنت‌های قبله‌ئی بود برسانند ، بیش از همه باید از پرتغالیها ، اسپانیاییها ، انگلیسی‌ها ، فرانسویها ، بلژیکی‌ها ، آلمانیها و بالاخره از آمریکایی‌ها نام برد . همه اطلاع یافته بودند که گنج های دست نخورده و ثروت های سرشاری در سرزمین سباهان مدفون است ، و مجسمه‌های برنزی و کاسه و کوزه‌های پرنفش و نگار و زبورهای پیربهای سلاطین و امپراطوران آفریقا راحتی می‌توان با چند متر پارچه به راحتی از چنگ آنان بدر آورد .

بنابراین ، بی دلیل نبود اگر نژاد پرستان انگلیسی و همدستان و همیستان پرتغالی و اسپانیایی‌شان علاقه وافری به علمای جغرافیا و طبیعی نشان می‌دادند . و اگر این بزرگان علم که به دنبال حقیقت طی طریق می‌کردند و به علت عشق و علاقه مفرطشان به طبیعت و به دلیل رشته‌های تخصصی خود سنگها ، گیاهان و گلپهای مناطق گنم را به اروپا حمل می‌کردند ، و دور از هرگونه تشبث و غرض ورزیهای نژادی ، با امانی کامل و با ذهنی جستجوگر به کار تحقیق اشتغال داشتند ، در عوض دولتهای متجاوزشان فکر دیگری در سر می‌پرورانیدند و آن توسعه هر چه بیشتر مستملکاتشان در آفریقا بود .

هر چند آلمان مهد فلسفه بود و بزرگانی چون " کانت " (Comte) و " هگل " (Hegel) گهواره تمدن دنیای آنروز را به سهولت تکان می‌دادند ، ولی علمای انگلیسی یا بهتر بگوئیم ، کشورهای انگلیسی زبان ، سیر تکاملی علوم طبیعی آلمانیها را که در نیمه دوم قرن نوزدهم اوج میگرفت ، به دقت و با نوعی وسواس بررسی می‌کردند . و اگر

آلمانیها به آراء " داروین " (Darwin) روی آوردند و ظاهراً " برای تکوین علم نژاد شناسی قدم به آفریقا و آسیا گذاشتند ، انگلیسی ها هم - اگر چه در ابتدا فاتح هندوستان بودند - منوجه شدند که قاره آفریقا سرشار از خزاین و گنج های پنهان شده عی ست و ثروت سلاطین ساه کمتر از مال و مال مهاراچه های هندی نیست . از اینرو ، زودتر از آلمانی ها و فرانسویان به نیجریه رسیدند و دست ها و پا های سیاهان را با بندهای استعمار بهم دوختند و بعدها کشتار خونین " انگو " (Enugu) (۲) را باعث شدند .

آلمانی ها که دیرتر از دیگران به فکر نفوذ و بسط استعمار خود در آفریقا و کشورهای دور دست افتاده بودند ، اعتقاد کامل داشتند که با بررسی و کشف معادن و مطالعه روی عوامل جغرافیایی و طبیعی قاره آفریقا ، راه نزدیکتری را برای غلبه بر کشورهای عقب مانده و فقیر آن سامان خواهند یافت . از اینرو سعی کردند تا علمای علوم طبیعی و جغرافیا را به سیرو سیاحت در قاره آفریقا و نقاط دیگر جهان تشویق کنند . به همین دلیل همه علمای طبیعی و پژوهشگران آن دوره سعی داشتند تا در ضمن کاوش و بررسی زمین ها و اقوام بیگانه به کشور خود نیز خدمتی کرده باشند ، چنانکه " آدولف باستیان " (Adolph. Bastian) (۱۸۲۶-۱۹۰۵) هر چند همیشه کوشش می کرد تا در ضمن تحقیق ، در موقعیت مناسبی با انگلیسی ها قرار گیرد ، ولی هرگز فراموش نکرد که کشورش آلمان نیز می تواند در تقسیم آفریقا با انگلیسی ها سهیم و شریک باشد . سفرنامه ها و دفترچه های یادداشت " باستیان " بر بود از معتقدات و سنت هایی که با خون ساکنان آفریقای غربی آغشته بود ، زیرا بومیان برای هر حرکتی که از آنان سر می زد دلیل و برهانی اقامه می کردند ، و این دلایل که گاه با نوعی " فتی شیسم " (Fetishism) که بن توأم بود از دید کنجکاو " باستیان " پنهان نمی ماند ، اوصو رو آرام یادداشت بر می داشت و همه عقاید جماد پرستی بومیان کنگوراشت می کرد . از پوست ببری که ستر عورت سیاهان دهکده " ایسم پا مبو " (Impambu) بود گرفته تا عقیده ای که سلطان " کوئین سمبو " (Quinsembo) درباره دریا داشت و فکرمی کرد که اگر به آن نگاه کند در دم جان خواهد داد ، و همه آنچه را که می دیدی می شنید بخاطرمی سپرد . این عالم طبیعی با بررسی های عالمانه خود در باره " میتولوژی تطبیقی ، رابطه ای بین روانشناسی و میتولوژی برقرار می کرد ، و کلیه اعمال انسانی و برخورد ها یثرا با طبیعت مادی تفسیر کرده و تشابهی بین عقاید و سنت ها و رسومات ملت های مختلف می یافت ، ولی با تمام جدوجهدی که به کار می برد تا ثابت کند که نوعی وحدت و یگانگی باعث ارتباط و ادغام همه اقوام جهان است ، با اینحال تمایل غریبی داشت که کشورش آلمان مستعمره دار بزرگی باشد . گاهی علیه کشیشان پرتغالی که باعث تزویج برده داری بودند و نیز علیه دولت پرتغال نطق های آتشینی می کرد ، زیرا

"باستیان" از استعمار کشور پرتغال در آفریقا خبر داشت و می‌دانست که "در قرن پانزدهم هنگامیکه مهاجمین پرتغالی برخی از افراد سیاه پوست را به عنوان کنت و مارکی مفتخر می‌ساختند، این امتیاز شاهانه را که به صورت آرم سلطنتی پرتغال بود، با آهن تفته بر روی شانه‌های آنها داغ می‌زدند" (۳).

اگر "آدولف باستیان" در روایای فکر خود معتقد به اتحاد و انقاف عرفانی بین ساکنان مختلف زمین بود و از اینرو علیه تبعیض نژادی بی‌خاسته بود، در عوض "کنت آرتور دوگوبینو" (Artur, Comte de Gobineau) اشراف زاده، بی‌مال و منالی که "هوبر ژوئن" (Huber و Juin) به غلط به او نام "شاعر بزرگ رمانتیک" داده است، درالقاء تفکر برتری نژادی در قرن خود نقش پلیدی ایفا کرد. او که هرگز نتوانست جای بزرگی در ادبیات جهان اشغال کند - و از آنجا که به دنبال شهرت و نام آوری بود و غرور سر بهوایی داشت - با استفاده از لقب اشرافی خود جامه سیاستمداران پوشید و سفر تاریخی‌اش را به کشورهای دور دست و از آنجمله به "ایران" آغاز کرد.

"دوگوبینو" در سال ۱۸۵۴ کتابی نوشت که در آن یکی از پیچیده‌ترین مشکلات بشری یعنی "تبعیض نژادی" را مطرح کرد و بر سرزبانها انداخت. در واقع این کتاب که "گزارشی در باب عدم تساوی نژادهای بشری" نام دارد، نقشی از سرخوردگیهای اودر زندگی خانوادگی و تصویری از عدم موفقیتش در رسیدن به اشتهار است که مالا مال از تلخیها، ناهنجاریها و زشتیهای زندگی خصوصی اوست. در این کتاب نژاد سفید، شریف‌ترین و اصیل‌ترین نژادهاست که قادر به هر کاریست و با کاهلی یا بی‌هوشی آشنایی ندارد، و نژاد زرد در حد فاصل دو نژاد سفید و سیاه جای دارد که هر چند از نظر کارآیی و نیروی پیشرفت به پای نژاد سفید نمی‌رسد، ولی از نژاد سیاه بهتر است و بر آن برتری دارد. و بالاخره نژاد سیاه که پست‌ترین نژادهاست و دارای هیچگونه قدرت و نیروی جاودانی نیست، نژادیست عقب مانده، در مانده و دست و پا گیر که دستخوش امیال جسمانی و نفسانی خویش است (۴). "دوگوبینو" تنها آریایی‌های ساکن یونان و ژرمن‌ها و بعضی از نژادهای ساکن هندوستان و ایران را نژاد خالصی می‌دید و معتقد بود اگر نژادهای سه‌گانه سفید و زرد و سیاه با هم یکی شوند، نژاد منحط و پلیدی به دنیا خواهد آمد و تمدن سیر قهقراپی خواهد پیمود!

اگر کتاب "گوبینو" در کشور فرانسه و نیز در اکثر نقاط جهان با تنفر و انزجار شدید مواجه گردید، با وجود این، از دیدگاه گشتایوی آلمان هینتری به دور نماند. در آلمان "انجمن‌های گوبینو" تاسیس شد و بعد شهرت طلب دیگری به نام "لوئیس آگاسیز" (Louis, Agassiz) در آمریکا به هواداری از آن برخاست و مدعی شد که طبق

نوشته‌های کتاب مقدس فقط همان روح آریایی اولیه خلقت انسان از نژاد اصیل است و سایر نژادها بعداً "وجود آمده‌اند. او سیاهپوستان را نژادی مطیع، بی‌اراده، تن‌پرور و غافل می‌خواند، چنانکه "هیس" (H.R. Hays) می‌نویسد: "در نظر "آکاسیز" آن دانشمند صدتکاملی، نولیان مردمی "چاپلوس" و سیاه پوستان نژادی "فرمانبردار" بودند. بی‌علاقگی و بی‌حسی آنها بقدری زیاد بود که از لحاظ مادی از عهد فرعون به این طرف هیچ‌گونه پیشرفتی نگردیده بودند. ظاهراً "از لحاظ قدمت زمان عقل آکاسیز به چیز دیگری قد نمی‌داد بجز مصر باستان." و به این نتیجه می‌رسید که: "بالمآل نژادهای والاتر جایگزین نژادهای پست‌تر خواهند شد."

خوشخانه در آن دوران هنوز آن مردم شناس اصیل آلمانی یعنی "تئودور وایتز" (Theodor Waitz، ۱۸۶۵ - ۱۸۲۱) زنده بود و می‌توانست مسئله تبعیض نژادی را از بیگاه دیگری که به نفع بشریت مآخذ مورد بررسی قرار دهد، "وایتز" با دلایل منطقی و بشریحی که از سنت‌کشی و بردگی داشت، ثابت کرد که بهیچوجه نمی‌توان دلایلی علمی برای حکومت سفیدپوستان به عنوان نژاد برتر بر قوم ساه یا بیز دست خود - خواه در آفریقا یا در آسیا و آمریکا - صرفاً به دلیل نژاد پست‌تر و نالایق که مستحق عقب ماندگی و بی‌فرهنگی هستند آقامه کرد.

گرچه زیربنای جنگی کینه توز و استوار بر سیستم تفکر برتری نژادی از قبل ریخته می‌شد و عقاید "وایتز" برای آلمان هیتلری فاقد ارزش بود، با اینهمه باید گفت که تشریح عالمانه "وایتز" مشکل عنوان شده نژاد برتر و مسئله تبعیض نژادی را تا اندازه‌ای حل کرد، زیرا همه دورافتادگی اقوام آفریقائی را از تمدن‌های صنعتی پیشرفته، می‌توان در نوسانات فرهنگی آنان جستجو کرد. هر قومی که تحت استیلای قومی ظالم درآید و سنت‌ها و فرهنگ اولیه‌اش مورد چپاول قرار گیرد، بالاچاره کردن به فرهنگ جدیدی خواهد نهاد که خود را تمدن‌تر می‌داند. و اما این پدیده جدید فرهنگی هر قدر هم که با جبر و قدرت حکومت کند، باز در پیشرفته‌های اولیه خود - که با نوعی غلبه و استعمار بر فرهنگ مغلوب همراه است - رگه‌هایی از همان فرهنگ نارومار شده را به دنبال خواهد کشید. چنانکه مهاجرت اقوام - حتی در دنیای امروز - باعث تلفیق فرهنگهاست و اگر با جنگ و گریز و استیلای نژادی توأم نباشد، باز در بطن خود به طرز بارزی تفکرات، اندیشه‌ها یا رویداد های فرهنگی را در کنار هم می‌گذارد و از آن مایع و داروی جدیدی می‌سازد که درمان بسیاری از بیماریهای حاصل از نوسانات و تضادات فرهنگی است. "هیس" در اینباره می‌گوید: "در قرون وسطی اعراب را ذاتاً" ملتی مترقی می‌شمردند، زیرا که در حکمت و ریاضیات مقتدای اروپاییان آن عهد بودند. اما در عهد "وایتز" افراد همان ملت سیر قهقرایی کرده

مردمانی دغل ، تن پرور گشته ، تمدن آنها دچار رکود و تاجر گردیده بود .
اروپائیان وقتی به آفریقا قدم نهادند ، با آشنایی کامل در مورد طرز تفکر اقوام
سیاه پوست و نیز با اطلاع از چگونگی مسئله غامض نیروی کار ، راه را برای تجارت بردگان
آماده دیدند ، و چون اروپا و آمریکا به نیروی کار کارگران آفریقایی برای افزایش تولید
صنایع داخلی خود در بازار کار احتیاج داشت و از طرفی بازارهای برده فروشی از قبل
انتظارشان را می کشید ، بنابراین با استفاده از بی دانشی ، فقر و نیز بی فرهنگی یا فرهنگ
عقب افتاده ، سیاهان زمینه را برای برده داری آماده تر ساختند .

حقیقت این بود که بسیاری از آفریقائیان ، جوامع کوچک و ابتدایی و گاه در بسته‌ئی
را تشکیل می دادند که می توانیم آنها را در عین حال جوامع نانویسا بنامیم که غرق در
بی فرهنگی و بددور از ارتباطات با اقوام مجاور خود بودند و با یگانگی درونی خاصی که توأم
با ساز و همستگی بود روزگار می گذراندند . معمولاً جنگ و گریزهای قومی در آنها کمتر
تجلی می کرد و دارای بار اقتصادی محدودی بودند که گرایش به نوعی همزیستی مسالمت
آمیز داشت . از این جهت به کمک های خارجی نیازی نبود . قانون شکل ساده‌ئی داشت و
اختلافات طبقاتی یا کلانی محکوم به فنا بود .

در این نوع جوامع ، بسوادى عامل اصلی جدا ماندگیهای فرهنگی ست و سنت ها و
عادت کهن بطرز بازاری استحکام می یابند و به شخصیت ساکنان آن ، گره می خورند .
هیچگونه تحرک یا تفکری که بتواند این قوم نانویسا را به جلو هدایت کند و خالق حرکت
جدیدی برای بهتر زیستن باشد وجود ندارد ، و به همین دلیل است که در مقابل تغییرات
فرهنگی مهبان یا تغییراتی که از بیرون به داخل پیله تمدن نانویسانفوذ می کنند ، این
جامعه بسته ساکن و اکنش نشان می دهد و از درون تراشیده می شود و فاجعه‌ئی ناگوار به
بار می آورد . هر چند " می توان اجتماع نانویسا را " اجتماع مقدس " نامید . در ایسن
اجتماع ، سنتها یا مواریت نیاکان در میان هاله عاطفی احترام انگیزی قرار گرفته اند و
تغییر با طرد آنها ، گناهی نابخودنی است . " (۵) ولی جامعه نانویسا یا اجتماع ایستا
" به شدت با نمود های نومی ستیزد ، زیرا یک نمود نو که در اجتماع پویا باعث دگرگونیهای
محدود می شود ، می تواند در اجتماع ایستا سراسر زندگی اجتماعی را دگرگون کند و نظام
اجتماع را به خطر اندازد . چه بسا اجتماعات ایستا که با حادثه‌ئی نو - یک مهاجرت با
یک فاجعه یا یک اختراع - زیرو رو شده اند .

چنانکه بسیاری از مردم شناسان ذکر کرده اند ، یکی از علل ثبات کرابی اقدام نانویسا ،
همین آسیب پذیری شدید اجتماع آنهاست . یک تحول اجتماعی با طبیعی مثل " اختراع
ماشین پارچه بافی ، به هیچ روی زندگی انسان جوامع صنعتی را ناگهان منقلب نکرد ، اما

زندگی اجتماعی هندیان با آمدن پارچه‌های انگلیسی یکسره از هم پاشید و بدین سبب بود که هندیان با قماش بیگانه به دشمنی برخاستند و "چرخه" یا دوک ریسندگی را چون سنتی مقدس گرامی داشتند. بر روی هم باید گفت که همه اقوام نانیسا بر اثر جدا ماندگی فرهنگی به سکون ذهنی گرفتار میشوند و نسبت به تغییر شیوه‌های زندگی خود، بی میل یا ناتوان می‌گردند. اقوام نانیسا ذاتاً "پس‌مانده یا کهنه پرست نیستند، بلکه فقط در نتیجه جدا ماندگی طولانی، به اسارت عاداتی که مانع از تغییر ندرمی‌آیند" (۶).

بنابراین وقتی اروپائیان با چنین جوامعی برخورد کردند، از بین بردن ریشه‌های سنتی عادات کهن آنها آسان بود و نیز ضرورت اینکه به نام نوعی تمدن و فرهنگ جدید که عامل پیشرفت اقتصادی آنها می‌شد - و سیاهان چندان آگاهی از آن نداشتند - آنان را به صورت بردگانی دست‌آموز درآوردند که نیروی کار خود را در لندن، پاریس و واشنگتن در اختیار اربابان اروپایی و آمریکایی خود می‌گذاشتند و حتی برای این کار نوعی فلسفه آفریده بودند. چنانکه "آدولف باستیان" به چشم خویش در اسکله "لواندا" (Loanda) نیمکتی سنگی را دیده بود که اسقف پرتغالی معمولاً بر آن می‌نشست و چون بردگان یک یک تحت رقبت برده‌داران در می‌آمدند در حق آنها دعای خیر میکرد. "و به برکت دعای خیری که بر زبان آن رهرو طریقت حواریون جاری می‌شد سعادت بیان ناپذیر یک زندگی ابدی که دوران کوتاه مشقات این جهان خاکی هرگز با آن قیاس کردنی نبود، از برای بردگان تضمین می‌گردید" این قبیل بردگان را به "هاوانا" می‌بردند و از آنجا مجدداً به کشتی نشاندند به ایالات متحده می‌فرستادند و هر کدام را به مبلغ هزار دلار می‌فروختند. " (۷).

در این مورد مثالهای زیادی آمده است که می‌تواند گواه صادقی بر سبط بعدی نظام برده‌داری در آفریقا باشد. چنانکه "در نظام فلسفی "آکونیاس" (Th. Aquinas) (۸) بردگی امری طبیعی نیست و در مرحله آغازین زندگی انسان وجود نداشته است. بردگی بعداً "به‌جامعه" تحمیل شده است، ولی چون سودمند است، رواست. "آکونیاس" در تائید بردگی دو دلیل می‌آورد. دلیل اول از آن "ارسطو" و دلیل دوم متعلق به "آگوستین" است: ۱ - مطابق اصل تمامیت و کمال، درجه کمال روحی انسان ها یکسان نیست، بنابراین تسلط برتران بر فروتران امریست لازم ۲ - بردگی معلول هبوط انسان است و به منزله کفاره گناه نخستین است. بنابراین، بر بردگی ابراد نیست، باید بردگان را روشن کرد تا بردگی خود را به عنوان وسیله‌ای که در انضباط روحی مؤثر است بپذیرند. اما فقط خداوندگار بر برده مطلق نیست، و خداوندگاران باید از حدود مشروع درنگزدند و مثلاً "حق زناشویی برده را محترم شمارند و او را از خانواده‌اش جدا نکنند." (۹).

به این ترتیب می‌بینیم که مهاجران ، سیاحان و مبلغین مذهبی با افکاری از پیش تراشیده شده و بازتابی از اطلاعات جغرافیایی و طبیعی و به دلایل سودمادی که در اصل برای مستعمره کردن آفریقا و جذب هر چه بیشتر بومیان آن سامان به سوی استعمار بود ، عازم آن دیار شدند و تخم استعمار را پاشیدند . از آمریکای جنوبی گرفته تا استرالیا ، زلاندنو ، هندوستان و نقاطی از شرق در اختیار استعمارگران برتغالی ، انگلیسی ، اسپانیایی ، فرانسوی ، آلمانی و آمریکایی قرار گرفت و آفریقا نیز بین اکثر آنها تقسیم شد .

بردگی با سیاست مستعمراتی پرتغال در آفریقا شروع شد و بعد از حرکت تهاجمی سفیدان بر نژاد سیاه به تدریج بزرگان و عالمان طبیعی به کاوش در احوال سیاهان پرداختند و این خود روزه ، امیدی بود تا اندکی از بار مصائب بشری کاسته شود و مردم شناسان با انسان شناسان اجتماعی و فرهنگی دول استعمارگر را از آنچه در جوامع آفریقا شان می‌گذشت و از آداب و سنتی که با خون ملت آفریقا عجین شده بود مطلع گرداند .

اینگونه مطالعات می‌توانست به اشاعه فرهنگ و تمدن آفریقایی و نكهداری شعائر مذهبی و ساخت اجتماعیشان کمک کند ، تا شاید از این راه بتوان ملتی را از چنگ فقر و کرسنگی نجات داد و چکمه استعمار را از دوش این قاره برداشت . در اینجا ذکر جمله معروف " باستان " روشنگر حقایقی تلخ است که از دوره خفقان آور استعمار در آفریقا برده بر می‌دارد : " چون اروپائیان یعنی همان مردمی که خود را مبلغ تمدن از برای جهانیان ساخته بودند ، چیزی جز اسلحه آتشین و نوبابه های آتشین و بردگی از برای سیاهان سوغات نیاورده بودند ، لذا اگر مردمان آفریقا در حقیقت ظلمت جهل خویش می‌ماندند به مراتب به حال آنان نافع تر بود " .

از آنان که علیه برتری نژادی تاوایسین دم حیات مبارزه کردند باید از "فرانسز بوآس" (Franz' Boas ، ۱۹۴۳ - ۱۸۵۸) نام برد که تمام عمرش را وقف مردم شناسی کرد و علیه سیاست همبتری که با فلسفه توفیق نژاد آرایی به کشتار اقلیت یهودی می‌پرداخت بیاخاست . شاید به حرات بتوان گفت که با مبارزات " بوآس " علیه تبعیض نژادی ، علم انسان شناسی اجتماعی و فرهنگی جا و مکان مشخصی یافت و بعدها به عنوان یکی از شاخه های علوم اجتماعی مرزهای معین خود را به ثبت رساند . از " بوآس " که انسانی اندیشمند و مردم شناس متفکر و آگاهی بود ، به عنوان بزرگترین اسکیمو شناس عصر خود نام برده اند . او در ضمن روزگار درازی از عمر خود را در میان قبایل سرخپوست به سرآورد که از آن جمله می‌توان از سرخپوستان " کوآکوتل " نام برد . "فرانسز بوآس" یکی از اعجاب آورترین پژوهشگرانی بود که زمین تحقیق به خود داده است . اکثر مردم شناسان بزرگ دنیا از شاگردان صدیق او بودند که در میان آنان می‌توان از ، " ای . ال . کروبر "

(A.L.kroeber) ، " رابرت لوی (R.Lowie) ، " ملویل مرسکویتس " (M.Merskovits) ، " روث بنـدیکت " (R.Benedict) ، " مارکارت مید " (M.Mead) ، " ار . رادن " (R.Radın) و " ادوارد سـاپیر " (E.Sapir) نام برد . می گویند در سال ۱۹۴۳ هنگامی که " بوآس " علیه برتری نژاد در ضیافت نهاری که به افتخار " پل ریوه " (P.Rivet) رئیس موزه " مردم شناسی پاریس دایر شده بود ، داد سخن می رانند ، ناگهان دچار عارضه قلبی شد و در دم جان سپرد .

بر اثر تجسسات و تحقیقات علمی " بوآس " و دیگر مردم شناسان بود که علم مردم شناسی ثابت نمود که در آفریقا تمدنی کهن خانه گرفته است . وقتی ثابت شد که در قرون وسطی سودانی ها دارای تمدن و فرهنگی پایدار و کهن بوده اند ، دلیلی بارز برای رد عقاید کوتاه فکran و استعمارگران قرن نوزدهم پیدا شد که اصرار داشتند تا سیاهان را نژاد پستی جلوه دهند که بهیچوجه برای جذب فرهنگ و دانش پیشرفته بشری و نیز تمدن صنعتی آمادگی ندارند .

علت سقوط فرهنگ بومی یا دور ماندن جوامع ابتدایی از فرهنگ پیشرفته یا فرهنگ صنعتی غرب را باید در ارتباط و نزدیکی اروپائیان اولیه با جوامع قبیله‌ای آفریقا دانست که با سوغاتی از غرب یعنی بیماری و الککل ، سلامت تن ، فرهنگ و اقتصاد سیاهان در معرض خطر قرار می گرفت . از طرفی رسم و آئین استعمار و قوانین بردگی از آمیزش آفریقائیان با نژاد سفید جلوگیری می کرد . مسلم است در چنین وضعیتی هیچگونه ره آوردی از جانب غرب به عنوان تمدن پیشرفته نمی تواند توسط سیاهان مورد قبول قرار گیرد و نیز فرهنگ جدید نخواهد توانست به راحتی قابل جذب باشد . و گرنه همه می دانند که " لئو فریبنیوس " (Leo - Ferobenius ، ۱۹۳۸ - ۱۸۷۳) هموطن " بوآس " آنچنان ، محو عظمت و مذاهب آفریقای کهنسال شده بود که سیاهان را " شعل داران فرهنگ " می خواند . او عاشق آفریقا بود و آنچه را که " باستان " نوشته بود مطالعه می کرد و " تدریجا مجذوب قاره آفریقا گردید . آفریقا از برای او حکم و سواس را پیدا کرد . در عالم خیال می دید که مفتاح رازهای بزرگ تطور فرهنگ را در آنجا خواهد یافت . " (۱۵) .

" فریبنیوس " اعتقاد راسخ داشت که تمدن عصر حجر را می توان در آفریقای بکرودست خورده و به دوراز عصر یخبندان کشف کرد ، و وقتی انگلستان به سرزمین " بنین " (Benin) واقع در کشور نیجریه رسید و بر آن مسلط شد فرضیه اش به اثبات رسید ، زیرا از آنجا مجسمه های برنزی جالبی را که به اشکال کاملاً " آفریقایی زینت یافته بودند ، به تاراج بردند . " هیس " در باره این مجسمه های برنزی قرن شانزدهم میلادی و همچنین در شرح

احوال و زندگی "فروبنیوس" و چگونگی ارتباط مردم شناسی با استعمار می نویسد: "این مجسمه ها گواهی می داد که تاریخ آفریقا به مراتب بغرنج تر از آن بود که تصور کرده بودند. توجه به این نکته خود مسئلهء جالبی است که چگونه داستان نضج عقاید مکتب اشاعه، پایه پای مستعمرات آلمان در آفریقا پیش می رود. درست به همان نحو که بارخنهء آمریکایی ها در بر جدید پایهء تحقیقات در بارهء نژادهای بومی آمریکا، بیابان تسلط انگلیسی به استرالیا، شالودهء نژاد شناسی بومیان استرالیا ریخته شد. سرانجام "فروبنیوس" در سال ۱۹۰۴ به اصرار مبلغی از موزهء هامبورگ برای جمع آوری نمونه هایی دریافت داشت و اولین هیات اکتشافی آلمانی را به صفحات داخلی آفریقا و به قصد سفر کنگو تدارک دید. . . . وی هشت هزار نمونه برای عرضه داشتن در موزه به همراه آورد، و سال بعد نیز بوی اجازه سفر داده شد. این بار مخارج وی را هر دو موزهء "هامبورگ" و "لیپزیک" تامین کردند و میان امپریالیسم و مردم شناسی رابطهء رسمی برقرار گردید، زیرا وزارت مستعمرات امپراطوری آلمان نیز در تهیهء بودجهء سفر وی سهمی ایفا می کرد. در این سفر به سودان فرانسه، "فروبنیوس" برای انجام تعهدات خویش به وسایلی واقعا "شدید متشیت گردید. سلطان ناحیهئی بنام "موسی" (Mossi) مردی بود ضعیف النفس و همواره نیازمند پول. وی در ازاء مبلغی به فروبنیوس اجازه داد که اشیاء تشریفاتی چندی را که در معبد دیده بود به سرقت بردارد. "فروبنیوس" هنگامی که همهء ساکنان کاخ سلطان در خواب بودند با دو تن از افراد زبده سوار بر اسبان سلطانی تانیمهء شب به تاخت می رفت تا به کلبهء مدور بزرگی رسیدند. درون کلبه ذریعته شمع، "فروبنیوس" دور تا دور دیوار ده ها نقاب تشریفاتی مشاهده کرد که هر کدام به درازای بالغ بر دو ذرع بود. وی عالی ترین آنها را به سرقت برداشت. . . .

در سال ۱۹۱۰ دوران دیگری از رقابت دول امپریالیست به اوج شدت رسیده بود. مرحلهء قبلی که مشتمل به کشف بر جدید بدست اسپانیایی ها و انگلیسی ها و رخنه کردن پرتغالیان در آفریقا بود، منتج به منافع انحصاری از برای اوطان اصلی آنها و طفیان نهایی مهاجرین گردید. مستعمرهء انگولا، کوچ نشین پرتغالیان، به علت زوال خود پرتغال از دست رفت. . . . یکی از ثمرات انقلاب صنعتی و ظهور سرمایه داری، افزایش در مقدار وجوهی بود که برای سرمایه گذاری اختصاص داده می شد. ناگزیر بودند این قبیل وجوه را در اراضی مکشوفه جدید بکار اندازند. علاوه تدریجا "کالاهای مناطق حاره از قبیل کائوچو و نارگیل طالب پیدا می کرد. از طرف دیگر کشورهای سازنده از برای کالاهای خود به بازارهای جدیدی احتیاج داشتند. اختراع و تکامل خطوط آهن، کشتی های تجاری و تلگراف ارتباط با اقصی زوایای عالم را آسان ساخت. آن عهد نیز دوران رقابت ملی شدیدی بود. به این معنی که هر ملتی می کوشید تا برای خویش حد اعلائی قدرت و منفعت را کسب کند.

آفریقا ناحیهٔ عظیمی بود که هنوز آنرا تقسیم نکرده بودند. در امر تقسیم آن قاره، دول آلمان، فرانسه، بلژیک و هلند، چون حریفانی که مشغول بازی شطرنج عجیبی باشند، به منظور عقد معاملات با سلاطین وحشی زبان نفهم و نصب پیرجم های خویش در مناطق سفید روی نقشه بایکدیگر بنای رقابت را گذاشتند. ضمن این تلاشها اروپائیان سعی داشتند تا این نکته را از لحاظ زهد و تقوی عقلانی جلوه دهند که اروپا موظف به متمدد ساختن کفار می باشد. اما چنانکه در عمل دیده شد، تقریباً "هر ملتی حاضر بود تن به جنگ در دهد تا بقول شاعر انگلیسی "کیپلینگ" (Kepleng) "اقوام ترشروبی را که به بند آورده بودند." از پیروی فرهنگ و مرام حریفان خویش باز دارد. مستعمره نیجریه بالاخص غنیمتی بود که در حدود بیست سی سال قبل از آن تاریخ، انگلیسی ها آنرا در مقام رقابت با آلمان ها و فرانسویان به جنگ آورده بودند. در آفریقای مرکزی انگلیسی ها و آلمانی ها هنوز هم هر کدام برای احراز موفقیت بهتری در برابر رقیب به لطائف الحیل متوسل می شدند" (۱۱).

به این ترتیب دخالت مردم شناسان اولیه در بررسیهای علمی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی و نیز ظهور علمای طبیعی و جغرافیا در حوزه های مختلف آفریقا به استقرار نوعی امپریالیسم خارجی کمک نمود. حقیقت امر اینکه، تحقیق در باره نظام های مختلف خویشاوندی و اجتماعی سیاهان و کشف نوعی شباهت های فرهنگی بین اقوام مختلف، نشانه های بارز تجسّسات علمی انسان شناسی بود. ولی راه بافتن شرکتهای انگلیسی، آمریکایی، آلمانی و فرانسوی حتی در مستعمرات یرتقالیها (یعنی در مستعمره یک کشور دیگر اروپایی)، برای خروج ذخایر آهن، الماس و سایر منابع معدنی از آنکولا تا موزامبیک، لغو عناوین و قوانین بردگی بعد از قرن نوزدهم به علت آگاهی صاحبان صنایع اروپایی از نیروی کار ارزان سیاه یوستان در آفریقا و فشار بیش از حد استعمار در ریشه کن نمودن حقوق سیاسی و فرهنگی - اجتماعی ملل آفریقایی، خود نوعی قلع و قمع انسانی از طریق علمی به حساب می آمد و می توان بار بسیاری از ناملات و دلشوره های حادث از اینگونه حوادث غیر انسانی را منشعب از چشمه های تحقیقاتی نخستین علمای انسان شناسی در پیشبرد استعمار ملل مستمر اروپایی و آمریکایی در آفریقا دانست.

فصل دوم

آفریقا و پژوهشگران قرن بیستم

وقتی استعمار نقش ویرانگر خود را در آفریقا اجرا کرد و سیاهان فقر زده و بی آشیان

دست به سوی آسمان می‌گشودند تا با توسل به سنت‌ها و اسطوره‌های گذشته از ایزد آسمانها وزمین‌طلب‌باران و غذا کنند ، مردم جهان متمدن آنروز ، غرق در خواب جهالت بودند و چندان از آنچه در میان قبایل دور می‌گذشت خبر نداشتند . قرن‌ها گذشت تا با ظهور غول تکنیک و صنعت و با استفاده از وسایل ارتباطی ، همهٔ مردم دنیا از مسائل یکدیگر آگاه شدند و حاکمان پر قدرت کشورهای پیشرفته ملت‌های خود را در جریان وقایع روز نهادند . مسافری و جهانگردانی که سالها از وطن دور مانده بودند ، رفته رفته بعد از طی سالها مشقت و باغباری که از سفر بر چهره و بر قلب داشتند به سرزمین‌های خود باز گشتند و حکایت‌ها از کشورهای فلاکت زدهٔ اقیانوسیه ، آمریکای لاتین و آفریقا به ارمان آوردند . مردم سراسر گیتی چشم‌هایشان را گشودند و دقیقاً " به مسائل اقتصادی کشورهای مصیبت دیده که در فقر و نابسامانی غوطه می‌خوردند ، توجه نشان دادند .

اینبار علمای اقتصاد رنج‌فرهای جدیدی را بر خود هموار کردند و دسته‌دسته به آفریقا قدم نهادند . ماشین‌های دقیق محاسبات آماری آنان همه چیز را ثبت و ضبط میکرد . دیگر استعمار با همان روش گذشته و با نقاب پنهانی خود نمی‌توانست از آفریقا تغذیه کند . پس با چهرهٔ جدیدتری ظاهر شد و در پشت ماسک " استعمار نو " یا " نئوکلنیا لیسم " (Neo-Colonialisme) از خود آفریقائیان استعمار زده کمک گرفت و رسم و رسوم بردگی با دست خود ملت آفریقا که بردهٔ استعمار بودند اهمیت و توانایی بیشتری یافت . و به قول یکی از دانشجویان نیجریه‌ای ساکن پاریس : " استعمار در نسوج مغزی ماسیا پیوستن ریشه دواند و ما را از درون استعمار زده کرد " .

تجزیه و تحلیل علمای اقتصاد و مردم شناسی از چگونگی عقب ماندگی و انحطاط اخلاقی و فرهنگی ملت آفریقا ، توجه هر چه بیشتر علم انسان‌شناسی را در عصر جدید منوجه آفریقا کرد ، و چون گذشته از خود همان کشورهای استعمارگرا و لیه (انگلیس ، فرانسه ، بلژیک و ...) مردم شناسان ، رست‌شناسان ، جامعه‌شناسان ، بزرگان علم اقتصاد ، متخصصین مسائل روستایی ، کشاورزی و تعلیم و تربیت از آفریقا سر در آوردند و در بازگشت از آن‌ها بهره‌مندی از زمان‌های علمی مجهزی را بی‌ریزی کردند که دامنهٔ فعالیت‌ها و تجسسات علمی آنها تا قرن حاضر کشیده شده است . پیران پژوهشگر جای خود را به جوانان مردم شناس ، جامعه‌شناس و زیست‌شناس دادند ، که پایگاه علمی این تازه واردین برداشتها ، تجزیه و تحلیل و تفسیر اقتصاد دی ، علمی و فرهنگی‌شان باز گذشتگان متفاوت بود . در عصر ماکم نیستند محققینی که با اندوخته‌های علمی قوام یافته‌تری قدم به آفریقای گذارند تا با استفاده از حاصل تجربیات و اندوخته‌های علمی آنان بتوان از بار مصیبت‌ها و ماراتهای قارهٔ آفریقا کاست . در اینجا به شرح کوتاهی دربارهٔ کارهای مردم شناسان اروپایی در کشورهای آفریقا بی‌می‌پردازیم .

علم انسان شناسی که ابتدا، در آفریقا توسط استعمارگران سودجو پی ریزی شده بود، بعدها نظم و ترتیب یافت و به مرزهای مشخصی رسید. دانایان علوم اجتماعی برای تحقیق در هر یک از مکاتب علوم مربوط به انسان، هدفها، مشخصات، روش ها و وسائل و ابزاری را در نظر گرفتند و از این طریق رفته رفته به بار علمی انسان شناسی اجتماعی و فرهنگی برای مطالعه اقوام ابتدایی افزوده شد.

می دانیم که زایش علم به پدیده ها و عوامل تاریخی آن مربوط است و هر علمی با وسعت و گسترش دامنه مطالعات خود در طی زمان شکل و فرم جداگانه ای به خود می گیرد و به نظام روشن و دقیقی می رسد. بنابراین نمی توان ادعا کرد که پیدایش علم انسان شناسی بطور ناگهانی و تصادفی صورت گرفته باشد. چه در انگلستان، همچنان که در بلژیک یا در فرانسه این علم در دایره سایر علوم جای داشت و بعدها در اثر توجه محققین به سنتها و شعائر مذهبی و اعتقادات قومی، در محدوده ها و بویگاههای دیگری قرار گرفت، از سایر علوم جدا شد و به راه مشخصی قدم نهاد.

انگلیسی های محقق مثل اسلاف استعمارگر خود، علاقه وافری به قاره آفریقا نشان دادند. مسلم است که میدان دید و فمرو کنجکاو بیهای دسته اخیر در پیشبرد فعالیت های علمی در دایره انسان شناسی خدمتی عظیم کرد. آنها مذاهب ابتدایی، خصوصیات سنتی، شعائر قومی، مسائل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را با مطالعات تاریخی فلسفی توأم کردند و از این راه به تجزیه و تحلیل ملل آفریقایی پرداختند.

معروف است که انگلیسی ها به خاطر تک نگاری های خود در جهان شهرت دارند ولی هرگز نباید از دیگر مطالعات آنان روی اقوام آفریقایی چشم پوشید. چنانکه در کتاب "سیستم های سیاسی آفریقایی" (۱۲) که دره ۱۹۴۰ به همت برخی از مردم شناسان انگلیسی مانند "فورنس" (Fortes)، "رادکلیف - براون" (Radcliffe-Brown)، "اواس - پریچارد" (E. Pritchard) چاپ شد، از فلسفه سیاسی اقوام ابتدایی، و در کتاب "سیستم های آفریقایی خویشاوندی و ازدواج" (۱۳) اثر مشترک "فورد" (Ford) و "رادکلیف براون" (دره ۱۹۵۰) از نظام های خانوادگی و مسائل بنیادی آنان، شرح و تفسیرهای مفصلی داده شده است. کتاب "حکومت و سیاست ها در جامعه ایل" (۱۴) از "شاپرا" (Shapera) شرح حالی ست از قوانین و رویدادهای حکومتی اقوام ساکن در جنوب آفریقا. و نیز اثر معروف "رابرتسون اسمیت" (R. Smith) به نام "خانواده سیاه پوست در گینه انگلیس" (۱۵) که در سال ۱۹۵۶ به چاپ رسید نموداری از فعالیت های پی گیر انسان شناسان انگلیسی در آفریقا

می‌باشد. سایر مردم شناسان انگلیسی سعی کرده‌اند تا بسیاری از پدیده‌ها و واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی اقوام آفریقایی را از پایگاه انسان شناسی اجتماعی و اقتصادی مورد مطالعه قرار دهند و از این راه به تحلیل مسائل پیچیده قبایل سیاه‌پوست بپردازند و به قول "ژان پواریه" به "حل و فصل مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در آفریقای نوین" (۱۶) کمک کنند. کتاب "میر" (Mair) که به نام "پژوهشی در انسان شناسی کاربردی" (۱۷) در سال ۱۹۵۷ منتشر شد، می‌تواند شاهی بر این مدعا باشد. ضمناً باید به نوشته‌های عالمانه "ریچاردز" (A.I. Richards) در بساره بومیان قبیله "بما" (Bemba) و اثر معروف "اوانس - پریچارد" به نام "نوئرها" (Nuers) (۱۸) نیز اشاره کرد. "اوانس - پریچارد" در کتاب "نوئرها" با قدرت یک مردم شناس آگاه و تجربه‌اندوخته به کلیه اندیشه‌ها و سنت‌ها و مسائل بنیادی قوم سودانی نوئر که در کناره‌های نیل ساکن است اشاره می‌کند و سازمانهای سیاسی این قبیله را به نحو شایسته‌ای مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. "فورد"، مطالعات خود را در باره اقوام "باکو" (Yakō) که یکی از قبایل ساکن در کشور نیجریه می‌باشند و همبسطور "گلوکمن" (Gluckman) با اثر معروف خود بنام "سنت و بزخورد در آفریقا" (۱۹) که تحلیل عالمانه‌ای از مسائل اجتماعی و برخورد‌های طبقاتی در آفریقا است، هر یک به نوبه خود در مردم شناسی معاصر آفریقا نقش پر اهمیتی دارند که شایان توجه است (۲۰).

آفریقای معاصر و انسان شناسان فرانسوی

بحث در باره اینکه مردم شناسی فرانسه تا چه اندازه در خدمت ملت آفریقا فرار گرفته و به بهبود وضع معیشت و زندگی اجتماعی و اقتصادی آن کمک کرده است، طولانی است و به سادگی نمی‌توان در مورد آن قضاوت کرد، زیرا در اکثر کارهای محققین گذشته به وضوح می‌بینیم که مسئله استعمار در جوار مردم شناسی به حرکت دوستانه‌ای ادامه داده و گاه بدون توجه آگاهانه پژوهشگران باعث رکود و عقب ماندگی این علم شده است. شاید بتوان گفت که تنها در مورد کارهای "پل مرسیه" و "ژرژ بالاندیه" که هر دو آفریقا شناس هستند، مسئله انسان شناسی و جامعه شناسی در آفریقا شکل انحصاری به خود گرفته است، زیرا اگر از "موریس لینهارت" (M. Leenhardt) - که قسمت مهمی از عمر خود را در اقیانوسیه و آفریقا سپری کرد - و "مارسل گریول" (M. Griaule) (۲۱) بگذریم، به مردم شناسان، بیولوژیست‌ها، بوم‌شناسان و زنتیستین‌های معاصر فرانسه خواهیم رسید که اکثراً "به تحقیقات دسته جمعی در زمین آفریقا می‌پردازند و گرچه

هنوز بعضی از آنها به نظریات " مارسل موس " (M. Mauss) یا "لوی - اشتروس " (Levi - Strauss) در روی زمین تحقیق دلبستگی نشان می دهند ، ولی هر یک با پیروی از نظام مستقلی می کوشد تا در بیشترن مطالعات سایر محققین سهمی داشته باشد . بنابراین چه آنان که در مرکز ملی تحقیق علمی (C.N.R.S) (۲۲) کار می کنند و چه کسانی که وابسته به "اداره تحقیق علمی و فنی ماورا" در باها (O.R.S.T.O.M.) (۲۳) هستند ، به این حقیقت واقفند ، که با کار دسته جمعی و با پیروی از چند نظام علمی بهتر می توان مسائل بنیادی ، حقوقی ، اقتصادی و اجتماعی - فرهنگی اقوام را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد . چنانکه دانشمندی چون " مونیگ ژسن " (M. Gessain) که با شوهر خود پروفیسور " ربرژسن " (R. Gessain) مدت پانزده سال است که در میان قبیله " بصری " (Bassari) ساکن در سنگال شرقی به تحقیق مردم شناسی و انسان شناسی زمینی می پردازد ، محل مناسبی برای "آندره لانگانه " (A. Langaney) (۲۴) باز کرده است تا بهتر بتواند با گروه تحقیقاتی خود به بررسیهای ژنتیکی در میان قبایل ؛ "بصری" ، "بدیک" (Bedik) و "مالینکه" (Malinke) بپردازد . و شاید همین مسئله است که به پروفیسور "آلبر ژاکار" (A. Jacquard) (۲۵) اجازه می دهد تا دامنه مطالعات گرانبهای خود را در میان " طوارق های کل کومر " (Twareg Kel Kummer) (۲۶) گسترش دهد و به نتایج علمی واقعی تری دست یابد .

نگاهی دقیق به گذشته ، مردم شناسی در فرانسه نشان می دهد که این علم تا قبل از جنگ جهانی دوم عاری از فعالیت های تحقیقاتی به معنای واقعی آن بوده و نقش آن در آفریقا از ارزش های پژوهشی و علمی انسان شناسی محروم مانده است . اما مفهوم این حرف آن نیست که بگوئیم در کشورهای پیشرفته دیگر مانند انگلیس و آمریکا بخش های تحقیقاتی گسترده تری در زمینه مردم شناسی با سایر رشته های علوم اجتماعی وجود داشته است . البته ممکن است این سخن به ظاهر مقبول نرفتد ولی حقیقت امر این است که تنها بعد از جنگ جهانی دوم بود که اکثر پژوهشگران دنیا به فکر بررسی سیستم های اجتماعی و فرهنگی قبایل یا جمعیت های ساکن در کشورهای عقب مانده از تمدن صنعتی از آن جمله آفریقا افتادند . و در فرانسه بعد از جنگ جهانی دوم به دلایل گوناگون و با کوششی پیگیر که زیربنای علمی قوام یافته تری داشت ، گروهی چند از مردم شناسان ، بپولوژیست ها و جامعه شناسان به آفریقا روی آوردند و حاصل تحقیقات خود را به معرض قضاوت و تجزیه و تحلیل های عالمانه ، متخصصین گذاشتند . " ژان پواریه " (J. Poirier) در اینباره می نویسد " مطالعه جوامع سیاه پوست آفریقایی در فرانسه اهمیت خاصی دارد و

از اواخر قرن نوزدهم توسط مردم شناسان غیر حرفه‌ئی که عضو ادارات مستعمراتی بودند آغاز شده است. کار این پیشقراولان مردم شناسی مدتها مورد بی‌اعتنایی قرار داشت و معمولاً "کسی برای آن اعتباری فائل نبود. البته آنها در مردم شناسی تخصصی نداشتند ولی غالباً مدتی بسیار زیاد در محل اقامت داشته و در پاره‌ئی موارد بدون هیچگونه هدف سیاسی به مطالعات محلی پرداخته‌اند مانند "گادن" (Gaden) و عده‌ئی دیگر".

ارزنده‌ترین آثاری که توسط این پیش قراولان مردم شناسی بوجود آمده، حاصل مطالعات پیگیر پنج نفر بوده که عبارتند از "مارتی" مؤلف چند کتاب در باره اسلام در آفریقای سیاه (مثلاً اسلام در موریتانی و سنگال چاپ ۱۹۱۵، اسلام در کینه چاب ۱۹۲۱ و غیره)، "توکسیه" (Tauxier) که بخصوص در باره اهالی سودان و گروه‌های ساحل عاج تحقیق کرده (مثلاً، سیاه سودانی چاپ ۱۹۱۲، دین، رسوم و آداب بومیان آگنی ساحل عاج چاپ ۱۹۳۲)، "مونتیل" (Monteil) که اسناد بسیار معتبری درباره بومیان "خاسون که" (Khassonke) و بومیان "بامبارا" (Barbara) اهل "سه گو" (Ségou) و "کارتا" (Kaarta) گرد آوری کرده (کتاب او در باره بومیان "خاسون که" در سال ۱۹۱۵ و اثر او در باره بومیان "بامبارا" اهل "سه گو" و "کارتا" در سال ۱۹۲۵ انتشار یافته است)، "دولافوس" (Delafosse) که تحلیل‌های جالبی از فرهنگ‌های آفریقایی به عمل آورده (به سنگال علیا و نیجر چاپ ۱۹۱۱ در سه‌جلد و تمدن‌های سیاه پوستان آفریقایی چاپ ۱۹۲۵ رجوع شود) و بالاخره "لابوره" (Labouret) که کارهای "دولافوس" را دنبال کرده و به نوبه خود آثار جالب توجهی عرضه داشته است (به "قبایل شاخه لوسی" (Lobi) چاپ ۱۹۳۱، بومیان "ماندینگ" (Manding) و زبان آنها چاپ ۱۹۳۴ و "دهقانان آفریقای غربی" چاپ ۱۹۴۷ رجوع شود).

برخی از اعضای ادارات مستعمراتی پس از پایان مأموریت اداری خود به تحقیق ادامه داده و در پاره‌ئی زمینه‌ها تخصص پیدا کرده‌اند. مانند: "دشان" (Deschamps) "مونی" (Maury) متخصص تاریخ قدیمی آفریقا، "الکساندر" (Alexandre) "بینه" (Binet)، "کورنون" (Cornevin)، "فرولیش" (Froelich) و "لاکروا" (Lacroix) در زمینه مردم شناسی آفریقا "ژیلبرویسه یار" (G. Vieillard) رابطه بین مردم شناسان غیر حرفه‌ئی و مردم شناسان متخصص محسوب می‌شود. او خیلی زود جسم و روح خود را وقف تحقیق در محل نموده و آثارش به خوبی نشان می‌دهد که بومیان "پل" (Paul) او را از هر لحاظ به عنوان یکی از اعضای

اگر امروز "مارسل گریول" زنده نیست، در عوض دنباله کارهای تحقیقاتی او در آفریقا توسط پیشروان مردم شناسی جدید فرانسه گرفته شده است. "فیلیپری" (P. Rey) یکی از آنان است که با شور و علاقه، پایان ناپذیری به اینکار مشغول است و "ژان کوپانی" (J. Copans) که در ۱۹۷۵ کتاب معروف "انسان شناسی و امپریالیسم" (۲۸) به همت او منتشر شده است، نمونه بارز دیگری است که در عین حال که رئیس کارهای تحقیقاتی در "مدرسه" عملی مطالعات عالی " (E.P.H.E) سست مقام سرپرستی مرکز تحقیقات آفریقایی را نیز به عهده دارد و با "مارک اوزه" (M. Augé) مطالعات مربوط به "مدارک و پرونده های آفریقایی" را رهبری می کند. "کلود میاسو" (C. Meillassaux) مردم شناس و آفریقا شناس بزرگ فرانسوی و نویسنده کتابهای معروف "بردگی در آفریقای ماقبل استعماری" (۲۹) و "انسان شناسی اقتصادی کوروه های ساحل عاج" (۳۰)، سیستم های اقتصادی جوامع آفریقایی را از نظر مردم شناسی مورد مذاقه کامل قرار می دهد. "ژان اشمیتز" (J. Schmitz) جامعه شناس که بازبینایی از مردم شناسی در روستاهای سنگال از طرف اداره تحقیق علمی و فنی ماورا، دریاها (O.R.S.T.O.M.) به پژوهش و بررسی زندگی اجتماعی قبایل آفریقایی مشغول است و "آندره شاونتره" (A. Chaventré) که اقوام سیامپوست ساکن در کشور "مالی" را مورد بررسی قرار می دهد.

در حال حاضر بسیاری از استادان رشته های علوم اجتماعی دانشگاه های پاریس (مثلا "پاریس ۵، سوربن) کماکان به مطالعات خود در بین قبایل آفریقایی، روی مسائل اقتصاد، مذهب، کشاورزی، سنت ها و سایر پدیده های اجتماعی و فرهنگی ادامه می دهند که از آن جمله اند، "لویوف" (J.P. Lebeuf) که بعد از کشور چاد به سایر کشورهای آفریقایی روی آورده است و "توما" (L.V. Thomas) نویسنده کتاب "دیولاه" (Les Diola) که همچنان به مسافرت های تحقیقاتی خود در میان جوامع آفریقایی ادامه می دهد و کلاس درسش در دانشگاه "رن-دکارت" پاریس گرم و پرشور است. و بالاخره باید از پروفور "دومونیک زاهان" (D. Zahan) نام برد که کتاب: "جوامع سری بامبارا: آن دمو، کوره" (۳۱) وی از شهرت خاصی برخوردار است. "زاهان" شاگرد و دوست قدیمی "مارسل گریول" هرچند به عنوان یک فیلسوف هم مشهور است، ولی فعلا "در پاریس به تدریس مردم شناسی اشتغال دارد و برای دانشجویان دوره دکترای مردم شناسی (انسان شناسی اجتماعی و فرهنگی) سمینارهایی تشکیل داده و از اقوام "بامبارا" ساکن در سودان صحبت می کند.

در پایان لازم است از پروفیسور " روبر ژولن " (R.Jaulin) مردم شناس معروف فرانسوی یاد کرد که مطالعاتش در کشور " چاد " شهرت دارد و هر چند از او به عنوان متخصص مردم شناسی در آمریکای لاتین نام می‌برند، ولی اثر معروفش به نام " مرگ سارا " (۳۲) که در باره اقوام سیاه پوست " سارا " (Sara) ساکن در جنوب جمهوری چاد نوشته شده است ، یکی از نادرترین و بی نظیرترین منابع و مآخذ مردم شناسی در باره چگونگی زندگی اجتماعی ، سنت ها و آداب و رسوم و اسرار اقوام آفریقایی است .

آفریقایی معاصر و انسان شناسان ، بلژیکی ، برتغالی ، آلمانی ، روسی ، لهستانی و آمریکایی .

وضع مردم شناسی در مورد سایر کشورهای اروپایی از جمله بلژیک زوال ساده تری دارد و چندان پیچیده نیست . مردم شناسی در این کشور از گذشته استعماری خود فاصله گرفته است . چنانکه در عصر حاضر پژوهشگران مردم شناس ، جامعه شناس ، بیولوژیست و با کیفیت پر بار برای یوایی این علوم مربوط به انسان می‌کوشند و چون تمام دوا — علمی و تحقیقاتی بلژیک زمینه کار خود را روی آفریقا و مسائل آفریقایی استوار کرده اند ، و اکثر محققین مراکز بزرگ علمی آن کشور از جمله دانشگاه کاتولیکی " لوون " (Louvain) و دانشگاههای " بروکسل " (Bruxelles) و " گان (Gand) در آفریقا فعالیت دارند ، بنابراین از ذکر کلیه اسامی این بخش ها و مراکز پژوهشی و نام بزرگان مردم شناسی معاصر بلژیک صرف نظر میشود .

هر چند از کشور برتغال مردم شناسان نامداری بر نخواستند ، ولی ، توجه این کشور همیشه به مردم شناسی زیاد بوده است و اخیراً " مردم شناسان آن باز برینای علمی تر و آگاهانه تر و بدور از هرگونه شکل استعماری گذشته کار خود را شروع کرده و نظر بسیاری از آنان به سوی آفریقا جلب شده است .

همسطور است توجه ، دقیق و عالمانه مردم شناسان و پژوهشگران علوم اجتماعی آلمان به آفریقا که مانند اسلاف خود — منتهی با دیدی نو تر و انسانی تر — به پیشرفت این علم به عنوان یکی از پایگاههای مهم علوم اجتماعی کمک شایانی می‌کنند .

درباره کشورهای سوسیالیستی ، از جمله شوروی و لهستان باید گفت که گذشته از ثورسین های اقتصادی این کشورها که مسائل اقتصادی و فرهنگی آفریقا را در طبق تحقیق و تجزیه و تحلیل انتقادی قرار داده اند ، از سرزمین ها و قبایل آفریقایی نیز غافل نموده اند و به فعالیت های ارزنده ئی در زمینه مردم شناسی و انسان شناسی زیستی — از آن جمله دبرسه نسایی — دست زده اند .

در خاتمه یاد آور می شویم که آمریکائیان هنوز هم مثل گذشته در کنرادوستان انگلیسی و فرانسوی خود به کار تحقیق و نتایج در بارهٔ مابیل آفریقای ادامه می دهند .

زیرنویس ها

1- C.Meillassoux, Analyse de Classe du Processus de Bureaucratisation au Mali.

۲- (Enugu) : کشنار معسروفی که در ۱۹۴۹ صورت گرفت و علتش تقاضای مشروع کارگران سیاه معادن درغال سنگ برای مزد بیشتر بوده است که منجر به اخراج کارگران و استخدام مزدوران بجای آنان و بالاخره قتل و عام کارگران توسط پلیس گردید (نقل از کتاب " بیداری آفریقا " م . براگنسکی . ترجمهٔ علوی نیا - رضوانی . صفحات ۸۲ و ۸۳) .

۳- ه . ر . هیس : تاریخ مردم شناسی . ترجمهٔ ابوالقاسم طاهری . ص ۳۸۴ .

۴- برای آشنائی بیشتر در این باره به کتاب زیر مراجعه شود :

Artur De Gobineau; "Essai Sur l'inégalité des races Humaines (1-873pp). Edition; Pierre Relfond, Paris 1967.

۵- تاریخ اندیشهٔ اجتماعی (جلد اول) : اچ . ای . بارنرواج . بکر . ترجمه و اقتباس : جواد یوسفیان - علی اصغر مجیدی . کتابهای سمرخ . چاپ اول ، ۱۳۵۴ ش . صفحات ۱۸ ، ۱۹ و ۲۰ .

۶- همان مرجع .

۷- ه . ر . هیس : تاریخ مردم شناسی . ص ۳۸۳ .

۸- " توماس آگونیا " (۱۲۷۴ - ۱۲۲۵) از اشراف نایل ، به احتمال بسیار بزرگترین متفکر عصر میانه است که سخت بر معاصران و اخلاف خود اثر گذاشت .

۹- تاریخ اندیشهٔ اجتماعی ، صفحات ۲۹۷ و ۲۹۸

۱۰- تاریخ مردم شناسی : ه . ر . هیس . ترجمهٔ ابوالقاسم طاهری . ص ۴۲۶ .

۱۱- ه . ر . هیس : تاریخ مردم شناسی .

12- African Political Systems.

13- African Systems of Kinship and Marriage.

14- Gouvernement and Politics in Tribal Society.

15- The negro family in British Guinea.

۱۶ - ژان یواریه : مردم شناسی معاصر دنیا . ترجمه ، دکتر منوچهر کیا . انتشارات شبگیر ، اسفند ۱۳۵۴ ، ص ۲۷ .

17- Studies in applied Anthropology

18- Les Nuer, description des modes de vie et des institutions politiques d'un Peuple nilote par E.E.Evans-pritchard. Edition, Gallimard, paris 1968.

19- Custom and conflict in Africa.

۲۰ - برای اطلاع بیشتر در مورد کارهای مردم شناسان اروپایی در باره ، اقوام و جوامع آفریقایی به مقاله ، مفصل " ژان یواریه " تحت عنوان :

"Histoire de la Pensée Ethnologique"

Ethnologie Générale

در کتاب :

مراجعه شود .

۲۱ - " مارسل گریویل " (۱۸۹۹ - ۱۹۵۶) مردم شناس معروف فرانسوی و

نویسنده ، کتاب " خدای آب " (Dieu D, eau) که همه ، پژوهشگران را تشویق به نوعی تحقیق طولانی روی زمین می کرد و سعی داشت تا ثابت کند که این کار به قدرت دید محقق کمک می کند تا به سیستمهای بنیادی و مسائل عمیقی و زیربنایی جوامع توجه ، بیشتری نماید .

22- Centre Nationale de la Recherche Scientifique

23 - Office de la Recherche Scientifique et Technique Outre Mer.

۲۴ - " آندره لانگانه " ، پژوهشگر معروف و جوان فرانسوی و یکی از اساتید بزرگ ژنتیک

فرانسه است .

۲۵ - " البرزاکار " رئیس دیارتمان ژنتیک جمعیتی در انستیتوی ملی تحقیقات جمعیتی

فرانسه (INED) و استاد ژنتیک دانشگاه لوزان (سوئیس) است .

۲۶ - طوارق کل کومر ، ساکن کشور مالی .

۲۷ - ژان یواریه : مردم شناسی معاصر دنیا . ترجمه ، دکتر منوچهر کیا . انتشارات

شبگیر ، صفحات ۱۵۴ ، ۱۵۵ و ۱۵۶ .

28- Anthropologie et Impérialisme.

29- L'Esclavage en Afrique Précoloniale.

30- Anthropologie Économique des gouro de Côte D'Ivoire.

31- Sociétés D'Initiation, Bambara, Le N, Domo, Le Koré

Paris, Mouton et Co, La Haye 1960.

32- La Mort Sara, L'ordre de la vie au la Pensée de
la mort au Tchad Plon 1971. 10 - 18.



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی